



تعلیم و تربیت از منظر ابن خلدون

دکتر رسول ربانی* - مسیح‌الله‌کیهانی**

مقدمه

از دیرباز تاکنون تعلیم و تربیت به‌عنوان مهمترین عامل مؤثر بر حفظ و تداوم جامعه بشری و نیز ابزار مناسب انتقال و تسخیر فرهنگ مورد مطالعه و توجه فلاسفه و متکلمان قرار داشته است.

از آن زمان که فلسفه به‌عنوان مادر علوم، تمامی شاخه‌های علمی را در بر می‌گرفت و تصور مرزبندی معینی در بین آنها مقدور نبود و حتی قبل از آن توجه به رفتار فرد و چگونگی تغییر آن در اندیشه بشری مشهود است، چرا که بشر و قستی زندگی فردی خویش را به‌واسطه طبع اجتماعی‌اش و یا از روی اجبار و رفع نیاز به نفع زندگی اجتماعی کنار گذاشت و خود را در ورطه روابط پیچیده اجتماعی شناور ساخت به نیکی دریافته بود که در این میدان مبادله، رفتار به‌عنوان بازتاب نهایی اندیشه، تفکر و احساس نقش و تأثیر بسزایی بر زندگی فردی و اجتماعی وی داشته است و لاجرم به مدد تعلیم و تربیت در پی شناخت رفتارها و علل تغییر آن برآمد تا در صورت لزوم بتواند آنها را به نفع خود و زندگی اجتماعی‌اش تغییر دهد و اصلاح کند.

در حیطه جامعه‌شناسی نیز از ابتدای قرن ۱۷ میلادی به مدد تلاش‌های سن‌سیمون کنت و دورکیم به عنوان یک علم در کنار سایر علوم ظاهر شد. رفتار فردی به‌مثابه جفت جدانشدنی ساخت اجتماعی و به‌عنوان یک پدیده اجتماعی

چکیده

این مقاله پس از طرح مسأله و تعیین اهمیت «اندیشه» و «تعلیم و تربیت» در دیدگاه ابن‌خلدون به بررسی تفاوت تعلیم و تربیت از این دیدگاه می‌پردازد و سپس کارکردهای تعلیم و تربیت از دیدگاه ابن‌خلدون را بررسی می‌کند. از جمله مسائلی دیگری که این مقاله به آنها می‌پردازد و سعی می‌کند، دیدگاه ابن‌خلدون را در این زمینه‌ها روشن کند، عوامل مؤثر بر تعلیم و تربیت، مراحل تعلیم و تربیت و شیوه‌های مختلفی است که وی در تعلیم و تربیت به آنها اشاره دارد و پس از آن در یک نگاه تطبیقی مقاله سعی کرده است، رویکردهای جامعه‌شناختی تعلیم و تربیت در دیدگاه ابن‌خلدون را با سایر رویکردهای نظری در تعلیم و تربیت به‌خصوص رویکرد کارکردگرایی مقایسه و بررسی کند.

نتیجه این کندوکاو دستیابی به نظریات بسیار مهمی است که ابن‌خلدون در زمینه تعلیم و تربیت ارائه می‌کند و خود حاصل تحقیقات گسترده‌ی وی به‌خصوص از طریق مشاهده مستقیم و مسافرت به بلاد مختلف و زندگی در میان اقوام و قبایل است.

واژه‌های کلیدی: تعلیم و تربیت، عقل تجربی، محیط اجتماعی، تغییر اجتماعی، تفکر، پرورش سیاسی.

روش تحقیق

روش تحقیق ما در این مقاله بر مطالعه اسنادی و پژوهش کتابخانه‌ای استوار است. همچنین از روش مقایسه‌ای برای درک بهتر دیدگاه‌های ابن‌خلدون استفاده شده است.

*. استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان
**. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه اصفهان

مورد توجه و اقبال جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران این رشته قرار داشته است و به این ترتیب مفاهیمی چون جامعه‌پذیری یا اجتماع‌پذیری (Socialisation) به‌عنوان یک عامل مؤثر و مکمل در تعلیم و تربیت و نیز به‌عنوان مهمترین عامل در بقا و دوام زندگی اجتماعی مطرح شده است. به‌صورتی که تمامی مکاتب مختلف جامعه‌شناسی امروزه به‌نوعی به مسأله رفتار و عوامل مؤثر بر آن پرداخته و دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه ارائه کرده‌اند که درنهایت منجر به شکل‌گیری یک شاخه جدید در علم جامعه‌شناسی به‌نام جامعه‌شناسی آموزش و پرورش شده است و همه این امور به نوعی نشان‌دهنده اهمیت تعلیم و تربیت در جامعه‌شناسی است. به نظر می‌رسد به سبب گسترش و توسعه وسایل ارتباط جمعی و نفوذ دامنه تعلیم و تربیت از خانواده و مدارس به جامعه و حیطه زندگی عمومی وظیفه جامعه‌شناسی به‌عنوان مدعی نظم اجتماعی هر روز بیشتر خواهد شد.

نکته دیگری که نشان‌دهنده اهمیت این پدیده (تعلیم و تربیت) است، توجه بسیار زیاد ادیان مختلف به این مسأله است. در اسلام، مسیحیت، یهودیت و سایر ادیان دیگر تعلیم و تربیت به‌عنوان یک اصل اساسی مورد توجه قرار گرفته است. تا جایی که خداوند تعالی هدف از ارسال رسل را هدایت بشر از طریق تعلیم و تربیت مطرح می‌کند.

در بین ائمه شیعه بیش از همه حضرت علی(ع) به مسأله تعلیم و تربیت پرداخته است. ایشان در نهج‌البلاغه ضمن بیان اصول تعلیم و تربیت به مراحل و شیوه‌های تعلیم و تربیت کودکان اشاره می‌کند و با برشمردن ویژگی‌های سنین مختلف کودکی روشهای برخورد با آنها را مشخص می‌کند و درنهایت اینکه در تمامی ادیان رسیدن به کمال انسانیت که غایت زندگی بشر است، فقط به واسطه تعلیم و تربیت امکان‌پذیر است.

حال طبیعی است که اندیشه‌های اجتماعی ابن‌خلدون به‌عنوان یک جامعه‌شناس مسلمان و مطرح، تحت تأثیر تعلیم و تربیت در افکار وی از جایگاه والایی برخوردار باشد، به‌طوری که وی تمامی افعال بشری را معلول اندیشه و اندیشه را تحت تأثیر تعلیم و تربیت می‌داند. وی این‌گونه بیان می‌دارد: «اندیشه سبب یا علت و مبادی افعال آدمی است.» (۱: ص ۲۴۰).

اندیشه در نزد ابن‌خلدون بدین سبب حایز اهمیت است که توان نظم‌بخشی و قاعده‌مندسازی افعال را نیز دارد. وی در جلد دوم مقدمه با ایجاد رابطه بین اندیشه و عمل ضمن ارائه نظریه خود در زمینه تعلیم و تربیت اقدام به معرفی راهکارهای علمی و عملی مفید و مؤثری در این زمینه نموده است که به‌زعم اغلب اندیشمندان اجتماعی می‌تواند راهگشای فعالان تعلیم و تربیت قرار گیرد. لذا در این مقاله سعی شده است در یک نگاه

تطبیقی ضمن بیان اندیشه‌های ابن‌خلدون در زمینه تعلیم و تربیت در حد ممکن دیدگاه وی با دیدگاه‌های نوین در جامعه‌شناسی تعلیم و تربیت مورد مقایسه قرار گیرد.

اهمیت و جایگاه اندیشه و تعلیم و تربیت

در دیدگاه ابن‌خلدون

تأکید بر اهمیت اندیشه در دیدگاه ابن‌خلدون به حدی است که گاهی از وی در اندیشه دیگران یک فردگرایی افراطی می‌سازد. وی ضمن معرفی اندیشه، به‌عنوان عامل تمیز انسان از حیوان، درک و تفسیر انسانی از اشیاء، جهان بیرون از خود را معلول وجود اندیشه در وجود آدمی می‌داند. باید دانست که خدا سبحانه و تعالی بشر را از دیگر جانوران به اندیشه متمایز ساخته و این اندیشه را مبدأ کمال و فضیلت و شرف او بر کائنات قرار داده است (۲: ص ۸۶۸). پس انسان به مدد اندیشه بر حیوانات برتری می‌یابد، زیرا حواس خاص حیوان است و انسان علاوه بر آن به نیروی اندیشه مسلح است که همانا نیرویی است که در ماورای حس در صورتهای مختلف تصرف می‌کند و ذهن را در آنها جولان می‌دهد و آنها را انتزاع و ترکیب می‌کند. بدین سبب اندیشه نه بر حس منطبق می‌شود و نه بر امر واقع بلکه در دیدگاه ابن‌خلدون اندیشه فرای این دو واقع است و برتری بشر بر سایر جانوران به‌زعم ابن‌خلدون به‌واسطه همین موهبت حاصل می‌شود. ابن‌خلدون برای اندیشه مراتبی قابل است:

- ۱- اولین مرتبه اندیشه شامل تصورات است: که بدان آدمی سودها و معاش خویش را به‌دست می‌آورد و زیانها را از خود می‌راند.

- ۲- دومین مرتبه اندیشه شامل تصدیقات است که به کمک آن انسان از آداب زندگی بهره‌مند می‌شود و آنها را در طرز رفتار و سیاست خود با هموعان به کار می‌بندد و آنرا عقل تجربی می‌داند. ابن‌خلدون برای این مرتبه علم ارزش زیادی قابل است، زیرا عقل تجربی باعث رفتار اجتماعی فرد می‌شود و به گفته وی انسان را قادر می‌سازد از هموعانش دانش بیاموزد.

- ۳- سومین مرتبه اندیشه عقل محض است که انسان را از علم یا گمان مطلوب برتر از عالم حس بهره‌مند می‌کند، چنانکه هیچ علمی بدان تعلق نمی‌گیرد و این همان عقلی است که ابن‌خلدون عقل محض می‌خواند و اعتقاد دارد از حیطه علوم عقلی خارج است. لذا چنین مطرح می‌کند که انسان فقط به واسطه رؤیا و یا توسل به خداوند (عبادت) قادر می‌شود به چنین مرتبه‌ای از اندیشه نایل شود که عقل تجربی از درک آنها عاجز است. از بین مراتب اندیشه آنچه زمینه کسب علم و دانش را بر بشر هموار می‌کند، عقل تجربی است و به مدد آن است که انسان قادر خواهد شد از محیط اجتماعی و سایر هموعانش دانش‌های

تمامی افراد بشری در دیدگاه ابن خلدون یکسان آفریده شده‌اند و بین نژادها، قومیت‌ها و ملل مختلف از نظر خلقت هیچ تفاوتی نیست و اگر تفاوتی احساس شود ناشی از کسب نابرابر دانشها و ادراکات بشری است. ادراکات و ملکات به علت بازگرداندن آثار علمی به نفس بر میزان هوشمندی آن می‌افزایند و آن وقت مردم عامی گمان می‌کنند، چنین خوشی به علت تفاوت و اختلافی است که در حقیقت انسان وجود دارد در صورتی که چنین نیست.

را بیاموزد و بدین‌سان مرتبه انسانیت خویش را ترقی بخشد، زیرا به‌زعم ابن خلدون انسان تنها به واسطه روابط با دیگران و فراگیری اندیشه و تجربیات آنهاست که اندیشه خود را تقویت می‌کند و متعالی می‌سازد و همانا اندیشه متعالی در نزد ابن خلدون عامل و نشانه مراتب بالای انسانیت است. برخی از کسان در اندیشه دو تا سه مرتبه می‌اندیشند و گروهی از این مرحله تجاوز نمی‌کنند و برخی تا پنج یا شش مرحله می‌اندیشند و چنین کسانی در بالاترین پایگاه انسانیت جای دارند (۲: ص ۸۷۲).

در اینجا است که جایگاه تعلیم و تربیت و اهمیت آن در اندیشه ابن خلدون به‌وضوح نمایان می‌شود، زیرا در این دیدگاه همان‌طوری که مطرح شد، دستیابی به جهان اندیشه و نیز رسیدن به کمال بشریت فقط به واسطه تعلیم و تربیت میسر است. قابل ذکر است ابن خلدون در تقسیم‌بندی از جهان بر وجود سه جهان تأکید می‌ورزد.

۱- جهان حس که خاص حیوانات است و به وسیله مشاعر حسی دریافت می‌شود.

۲- جهان اندیشه که خاص بشر است و توسط علم به آن دست می‌یابیم.

۳- جهان روحانی که خاص فرشتگان است و به واسطه رؤیا قابل دستیابی است.

انواع اندیشه	موضوع	کارکرد
عقل تمیزی	تصورات	تفاوت بین حیوان و انسان
عقل تجربی	مصادیق	دانش‌اندوزی از هم‌نوع
عقل نظری	حقیقت	رسیدن بشر به کمال

منبع: مؤلف

کارکردهای تعلیم و تربیت

از نظر ابن خلدون تعلیم و تربیت دو کارکرد عمده دارد:

۱- رفع نیازهای بشر، منظور نیازهایی که در آن انسان با حیوان شریک است.

۲- ایجاد زمینه لازم برای رسیدن فرد به کمال انسانیت

ابن خلدون در این تقسیم‌بندی تمامی ویژگیهای بشری را لحاظ می‌کند و نقش و تأثیر قابل ملاحظه‌ای برای تعلیم و تربیت قابل است که در عقاید دیگر اندیشمندان اجتماعی کمتر به آن برمی‌خوریم. به شکلی که انسان با آموختن صنایع بسیط که به لحاظ ماهیت و روش آموزش بر صنایع مرکب مقدم‌اند، قادر خواهد شد تا نیازهای ضروری خویش را چون معاش و... مرتفع کند و همچنین با آموختن صنایع مرکب که خاص بشرند می‌تواند روابط اجتماعی خویش را در بین هم‌نوعانش بهبود بخشد و با دستیابی به ارزشهای بالای انسانی در جامعه خویش زمینه رشد و تعالی خود و سایرین را فراهم کند.

در اندیشه ابن خلدون انسان ذاتاً جاهل است و فقط به واسطه کسب علم و دانش و به یاری اندیشه خویش (تعلیم و تربیت) قادر خواهد بود، آراء و عقاید دیگران را کسب کند و به یاری آن مصلحت و مفسده را از یکدیگر تمیز دهد و نیز با غلبه بر ذات امور به مدد عقل نظری بر جهل خویش فایق آید. «... و اندیشه فقط پس از کمال مرحله حیوانیت در انسان حاصل می‌شود و از تمیز و بازشناختن آغاز می‌شود. چه او پیش از این هیولایی بیش نیست... آنگاه صورت این هیولا از راه دانشهایی که آنها را به واسطه آلات و ابزار بدن خود کسب می‌کند، کمال می‌پذیرد و ذات انسانی او در وجود خودش به کمال می‌رسد (۲: ص ۸۸۰).

عوامل مؤثر بر تعلیم و تربیت

قبل از اینکه به بیان عوامل مؤثر بر تعلیم و تربیت از دیدگاه ابن خلدون بپردازیم، ذکر چند نکته ضروری است، زیرا بدون درک این موارد که بیشتر در حیطه معرفت‌شناسی علم جای دارند به‌نظر می‌رسد بحث درباره علل موجه نخواهد بود.

۱- تمامی افراد بشری در دیدگاه ابن خلدون یکسان آفریده شده‌اند و بین نژادها، قومیت‌ها و ملل مختلف از نظر خلقت هیچ تفاوتی نیست و اگر تفاوتی احساس شود ناشی از کسب نابرابر دانشها و ادراکات بشری است. ادراکات و ملکات به علت بازگرداندن آثار علمی به نفس بر میزان هوشمندی آن می‌افزایند و آن وقت مردم عامی گمان می‌کنند، چنین خوشی به علت تفاوت و اختلافی است که در حقیقت انسان وجود دارد در صورتی که چنین نیست (۲: ص ۸۸۸).

۲- انسان ناتاً جاهل است یعنی در آفرینش او چنین صفتی وجود دارد و تنها از راه اکتساب است که می‌تواند بر جهل خویش غلبه کند. اما این بدان معنی نیست که انسان در هنگام تولد فاقد هرگونه صفت دیگری است، بلکه به صورت بالقوه دارای یکسری صفاتی است که در طول زندگی اجتماعی امکان ظهور می‌یابند.

۳- وی آدمی را همچون ادراکات به دو سنخ جسمانی و روحانی تقسیم می‌کند و برای هر یک از این دو جزء دو نوع مشاعر و ادراکات جداگانه قایل است. تفاوت این دو ادراک در این است که ادراک‌کننده مدارک روحانی را به ذات خود و بی‌واسطه درک می‌کند، ولی مدارک جسمانی را از طریق ابزارهای جسم همچون دماغ و حواس درک می‌شوند (۴: ص ۲۴۲).

۴- ابن‌خلدون آنجا که از اندیشه جهان به عنوان عامل تمیز انسان و حیوان صحبت می‌کند و تنها اندیشه را باعث و بانی رسیدن به کمال می‌داند، نوعی فردگرایی را ملحوظ می‌دارد و آنجا که از تمدن به عنوان عامل مسلط به رفتار و تعیین‌کننده نوع رفتار صحبت می‌کند، به نوعی تأثیر ساخت بر فرد را لحاظ می‌کند و به کل‌گرایی می‌رسد و بدین‌سان ما به نوعی ثنویت معرفت‌شناختی و تا حدودی روش‌شناختی در آراء و عقاید ابن‌خلدون برمی‌خوریم.

از جمله عواملی که به‌زعم ابن‌خلدون بر تعلیم و تربیت مؤثرند می‌توان سن، محبت، مذهب، مسافرت، محیط اجتماعی و طبیعی، ماهیت موضوع علم، شیوه تعلیم، تعدد تألیفات، تقسیم‌بندی علوم، زبان و بسیاری عوامل دیگر را نام برد که در این مقاله به برخی از آنها خواهیم پرداخت.

۱- سن (Age): ابن‌خلدون همانند بیشتر متخصصان علوم تربیتی معتقد است که سن فراگیر یا متعلم بر یادگیری وی تأثیر مستقیم دارد. به شکلی که فرد در سنین کودکی و نوجوانی و جوانی به ترتیب راحت‌تر قادر خواهد بود، مطالب را بیاموزد و هر چه سن افزایش یابد یادگیری با مشکل بیشتری مواجه خواهد شد.

۲- محبت (Kind): در اینجا نیز ابن‌خلدون چون سایر فلاسفه مسلمان قبل و بعد از خود از محبت به عنوان عامل اساسی در یادگیری نام می‌برد و معتقد است به‌کارگیری خشونت نه‌تنها روند یادگیری را کند می‌کند، بلکه می‌تواند عوارض نامطلوبی بر شخصیت فراگیر ایجاد کند. به اعتقاد ابن‌خلدون: سختگیری و روش خشونت‌آمیز نسبت به متعلمان برای آنان زیان‌آور است، زیرا در این صورت نفس آنان انبساط نمی‌یابد و فرد تندخو بار می‌آید و نشاط خود را از دست می‌دهد و این وضع آنان را به تنبلی می‌خواند و اادار به دروغ و خباثت می‌کند... و بدین سبب مکر و فریب می‌آموزند (۲: ص ۱۱۴۳).

ابن‌خلدون همانند بیشتر متخصصان علوم تربیتی معتقد است که سن فراگیر یا متعلم بر یادگیری وی تأثیر مستقیم دارد. نیز چون سایر فلاسفه مسلمان قبل و بعد از خود از محبت به عنوان عامل اساسی در یادگیری نام می‌برد و معتقد است به‌کارگیری خشونت نه‌تنها روند یادگیری را کند می‌کند، بلکه می‌تواند عوارض نامطلوبی بر شخصیت فراگیر ایجاد کند.

۳- مسافرت: ابن‌خلدون معتقد است انسانها به دلیل کوتاهی عمر خویش قادر به فراگیری تمام علوم عصر خویش نیستند و لذا هر فرد انسانی حتی دانشمندان از یکسری علوم تجربه کسب می‌کنند و ملکه علوم در نزد آنها کامل خواهد شد و این در صورتی است که ملکه علوم دیگر در آنها کامل نیست. حال اگر متعلمی بخواهد هرچه بیشتر از دانشهای زمان خویش بیاموزد، لازم است نزد استادان مختلفی دانش آندوزد تا از علوم مختلف آگاهی یابد و در این صورت باید تن به مسافرت بسپارد و رنج سفر تحمل کند، زیرا در دوره زمانی که ابن‌خلدون می‌زیسته به دلیل نبود ارتباط به شیوه امروزی بین ملل و جوامع مختلف تنها راه کسب علم مسافرت به بلاد مختلف بوده است. از طرف دیگر از تقلید به عنوان یکی از اصول یادگیری نام می‌برد و معتقد است: «ملکه‌هایی که به‌طور مستقیم و به‌صورت تلقین حاصل شده باشد، مستحکم‌تر و راسخ‌تر خواهد بود و بنابراین ملکه‌ها به نسبت فزونی مشایخ حاصل می‌شوند و آنگاه ناگزیر باید در طلب دانش سفر گزیند و به گردش و جهانگردی پردازد تا سود فراوان و کمال معلومات خویش را به دیدار مشایخ و برخورد با رجال به‌دست آورد (۲: ص ۱۱۵۰).

۴- محیط اجتماعی (Social-environment): از آنجایی که ابن‌خلدون رشد و شکل‌گیری علوم و صنایع خاصی را منوط به رشد شهرنشینی و به‌طور کلی تمدن شهرها می‌داند و واژه‌های شهرنشینی و تمدن واژه‌هایی با بار ارزشی و اجتماعی قومی محسوب می‌شود، لذا وی تأثیر عوامل اجتماعی را بر تعلیم و تربیت و یادگیری بسیار مهم و حایز اهمیت می‌داند، به شکلی که نوعی ساخت‌گرایی را می‌توان در اندیشه‌های وی کاملاً مشاهده کرد. از مباحث وی چنین استنباط می‌شود که تا انسان از مرحله حیوانیت گذر نکند به تمدن نخواهد رسید و تا به تمدن دست نیابد، علم و دانش امکان ظهور و گسترش نخواهد یافت. وی در باب ششم مقدمه چنین می‌آورد:

می‌کند تا بر پایه آن دانش بشری خود را بسازد. آنچه مسلم است از نظر ابن‌خلدون مشاهده و آزمایش وسایل ضروری برای هرگونه شناخت است (نصار، ۱۳۶۶، ص ۲۴).

ابن‌خلدون چون ارسطو معتقد است که شناخت به منزله پیشروی و ارتقا از مشاهدات به اصول کلی و بازگشت به مشاهدات است (ف - ۳ - ۲۴۷). و بدین سبب است که ابن‌خلدون را می‌توان در ردیف استقراگراها قرار داد. اما وی تأکید می‌کند که در مشاهده استقرا باید به روابط بین پدیده‌ها توجه کافی شود. زیرا به اعتقاد وی شناخت رابطه چیزی نیست جز همان معرفت و شناخت بشری از واقعیت‌های موجود. وی در توضیح نوع این رابطه چنین می‌گوید: «کلیه حادثات در جهان هستی خواه ذوات و افعال بشری یا حیوان ناگزیر باید دارای اسباب و عللی مقدم بر خرد باشند که به سبب آنها در مستقر آنها پدید آیند و وجود هستی آنها بدان اسباب انجام می‌پذیرد (ف ۴ - ۲۵۱).

و اما در سطح خرد به نکاتی چند از ابن‌خلدون در باب شیوه‌های آموزش بسنده می‌کنیم.

۱- تلفیق دانشها به متعلمان هنگامی سودمند می‌افتد که درجه به درجه و بخش بخش و اندکاندک باشد (۴: ص ۱۱۳۴).

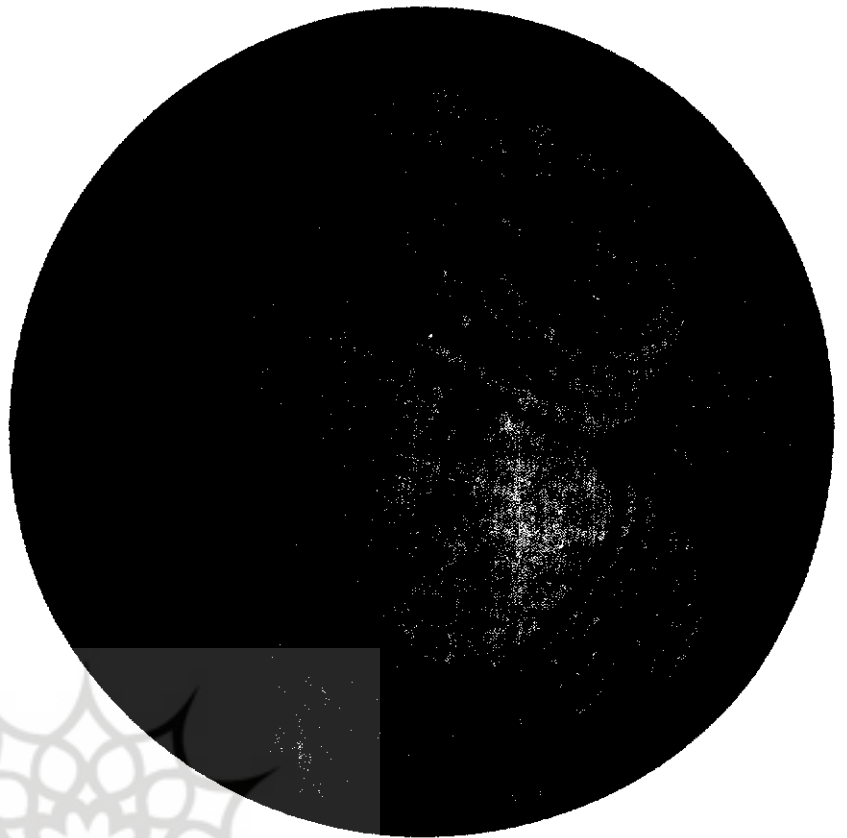
۲- به دلیل اینکه ذهن بشر در روند یادگیری تکامل می‌یابد و ابتدا از فهم مطالب مهم عاجز است پس مسائل باید از ساده به پیچیده بیان شود.

۳- در آموزش نباید حوزه‌های مختلف دانش را یکباره و همزمان به فراگیر ارائه کرد. از شیوه‌های نیکو و روشهای لازم در تعلیم این است که دو دانش را با هم به متعلم نیاموزند، چه وی در این هنگام کمتر ممکن است در هیچ یک از آنها پیروزی یابد و به سبب آن نومییدی به وی راه یابد (۲: ص ۱۱۳۲).

۴- برای اینکه ملکه در یک علم کامل شود نباید بین جلسات درس زیاد فاصله افتد، زیرا هرگاه عمل از یاد برود، ملکه ناشی از آن هم فراموش خواهد شد (۲: ص ۱۱۳۶).

۷- مذهب: همان طوری که قبلاً ذکر شد، وی یادگیری علوم نقلی را خاص دین اسلام می‌داند که ملتها و مذاهب دیگر نمی‌توانند بر آن دست یابند. پس مذهب می‌تواند به‌عنوان یک عامل مؤثر بر یادگیری عمل کند.

۸- تعداد تألیفات: ابن‌خلدون چنین استدلال می‌کند که اگر تعداد تألیفات در یک رشته علمی بیش از حد کم باشد یا برعکس بیش از اندازه افزایش یابد یادگیری را دچار مشکل می‌کند، زیرا در صورت کاستی ملکه در آن علم کامل نمی‌شود و در صورت افزایش متعلم دچار نوعی تردید و سردرگمی خواهد شد که این هم باعث عدم شکل‌گیری ملکه می‌شود.



تصویر خیالی از ابن‌خلدون
از کتاب دراسات عن مقدمه ابن‌خلدون

دانش از جمله صنایع است... و صنایع در شهرهای بزرگ فزونی می‌یابند... زیرا صنعت امری زاید بر معاش است، از این رو هرگاه کسانی که به کار عمران و آبادانی می‌پردازند، علاوه بر کارهای مخصوص تهیه معاش فرصتهای بیشتری به دست آورند، آن وقت به کارهای برتر از امرار معاش سرگرم می‌شوند از قبیل تصرف در خاصیت انسان که عبارت از دانشها و صنایع است (۲: ص ۸۷۴).

۵- ماهیت دانش: ابن‌خلدون در تقسیم‌بندی علوم تحت عنوان علوم نقلی و علوم عقلی فراگیری هر علم را در حیطه اندیشه خاصی می‌داند که بیان تفصیلی آن در این مقاله نمی‌گنجد. فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که وی نیز چون سایر فلاسفه اجتماعی کسب برخی علوم را مخصوص پیامبران و افراد خاص و نیز برخی علوم را خاص مذاهب خاصی می‌داند. وی از بین علوم فراگیر علم منطقی را بر علوم دیگر مقدم می‌داند.

۶- شیوه آموزش: در این مبحث شیوه‌های آموزش از دیدگاه ابن‌خلدون را در دو سطح کلان و خرد مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در سطح کلان این سؤال مطرح است که آدمی از چه روشهایی برای توضیح و تفسیر جهان استفاده

قبل از هر چیز تأمل در این مسأله ضروری است که گسست زمانی بین ابن‌خلدون تا ظهور جامعه‌شناسی آموزش و پرورش به شکل امروزی از یکسو و شرایط اجتماعی، فرهنگی، فلسفی، مذهبی و علمی حاکم بر زمان ابن‌خلدون از سوی دیگر امکان تطابق و هم‌نوایی کامل اندیشه‌های او را با سایر اندیشمندان اجتماعی را چه در زمینه تعلیم و تربیت و چه در سایر زمینه‌های اجتماعی کاملاً ناممکن می‌سازد.

لذا در این مقاله به جای مقایسه و تطبیق رویکردهای جامعه‌شناختی ابن‌خلدون در زمینه آموزش و پرورش با یک دیدگاه و نظریه خاص، سعی شده است با یک رویکرد تطبیقی اندیشه‌های تربیتی ابن‌خلدون با سایر صاحب‌نظران این رشته مقایسه شود. هرچند این مقایسه به معنی رد یا تأیید نظرهای ابن‌خلدون نیست.

تغییر اجتماعی

از آنجایی که مفهوم تغییر و ترقی معمولاً ملازم با یکدیگر به کار می‌روند، در اینجا نیز سعی شده است این دو واژه به صورت هم‌زمان مورد بررسی قرار گیرد. نکته مسلم اینکه وجود تغییرات اجتماعی در تمامی جوامع امری اجتناب‌ناپذیر است و عوامل دیگر از جمله آموزش و پرورش فقط می‌تواند جهت و سرعت این تغییرات را تحت تأثیر قرار دهند. لذا وقتی از تغییر صحبت می‌شود، یا بازگشت به سنت‌های گذشته مطرح است و یا ابداع و نوآوری در شیوه‌ها و آداب جدید زندگی اجتماعی مورد نظر است، آموزش و پرورش به خصوص در خلق شیوه‌های نو نقش بسزایی دارد.

غالباً در مباحث جامعه‌شناسی آموزش و پرورش به دو رویکرد متفاوت در رابطه با نقش و تأثیر تعلیم و تربیت در تغییرات اجتماعی برمی‌خوریم. دیدگاه اول که بیشتر تحت تأثیر اندیشه‌های امیل دورکیم فرانسوی قرار دارد از آموزش و پرورش به‌عنوان عنصری وابسته در شبکه نهادهایی که به کندی توسعه و تکامل می‌یابند یاد می‌شود (ص: ۱۱۴). در این دیدگاه نه تنها آموزش و پرورش نقش بسزایی در تغییرات اجتماعی ایفا نمی‌کند، بلکه خود تحت تأثیر ساخت اجتماعی و نهادهایی چون دین، سازمان سیاسی، نظام اقتصادی، میزان رشد و توسعه علمی و صنعتی جامعه قرار دارد. لذا نمی‌توان استقلال چندانی برای آن قایل شد و در نتیجه فاقد هرگونه اختیار و توان لازم برای ایجاد تغییر و نوآوری در ساخت اجتماعی است.

در آموزش نباید حوزه‌های مختلف دانش را یکباره و هم‌زمان به فراگیر ارائه کرد. از شیوه‌های نیکو و روشهای لازم در تعلیم این است که دو دانش را با هم به متعلم نیاموزند، چه وی در این هنگام کمتر ممکن است در هیچ یک از آنها پیروزی یابد و به سبب آن نومیثدی به وی راه یابد.

در دیدگاه دوم که مک‌گی (۱۹۷۶) در بررسی رابطه آموزش و پرورش و تغییر اجتماعی مطرح می‌کند، آموزش و پرورش می‌تواند خود کارگزار یا عامل تغییر باشد (ص: ۱۱۴).

در این دیدگاه آموزش و پرورش برخلاف دیدگاه قبلی به عنوان عامل و مددکار تغییرات اجتماعی تلقی می‌شود و آگاهانه ساختار اجتماعی جامعه را دگرگون می‌کند که نتیجه آن عموماً توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خواهد بود. ابن‌خلدون همچون بسیاری از اندیشمندان تضادگرا و حتی دورکیم نقش انفعالی برای تعلیم و تربیت قایل می‌شود. به خصوص زمانی که مطرح می‌کند تعلیم و تربیت فقط در شرایط خاص تمدنی امکان ظهور می‌یابد.

بولز و جینیس (۱۹۷۶) آموزش و پرورش در جوامع سرمایه‌داری را پاسخی به نیازهای اقتصادی این نظام صنعتی مطرح می‌کنند و نقش منفعلی برای آموزش و پرورش قایل می‌شوند، همان‌طوری که اکثر تضادگرایان تحت تأثیر اندیشه‌های مارکس چنین اعتقادی دارند.

البته قابل ذکر است در جایی که ابن‌خلدون تعلیم و تربیت را عامل رسیدن انسان به کمال می‌داند، چنین نگرشی را ارائه نمی‌کند و می‌توان گفت عقیده‌ای کاملاً مخالف این دیدگاه را مطرح می‌کند که این نوع تفاوت و تغییر اندیشه در نزد ابن‌خلدون بسیار رایج است، لیکن مثالهایی که مطرح می‌کند، نشان می‌دهد که در هر جامعه پس از کاهش تمدن و رونق اقتصادی تعلیم و تربیت نیز از رونق افتاده است و برعکس، به همین لحاظ وی تعلیم و تربیت را بیشتر دنباله‌رو تغییرات اجتماعی می‌داند و نه عامل موجد آنها.

رشد شخصیت و جامعه‌پذیری

عوامل مختلفی به‌عنوان عامل مؤثر بر رشد شخصیت از سوی متخصصان تعلیم و تربیت مطرح شده است. برخی چون روان‌شناسان سعی کرده‌اند با شناسایی ویژگیهای

مشترک ناشی از وراثت در افراد مختلف علل شکل‌گیری ابعاد مختلف شخصیت را تحلیل کنند و برخی چون جامعه‌شناسان به نقش و تأثیر عوامل اجتماعی از جمله محیط، فرهنگ و تجربه‌های گروهی تأکید می‌ورزند و سعی دارند، شکل‌گیری شخصیت را به این عوامل اجتماعی نسبت دهند. به بیان دیگر در حالی که بیشتر روان‌شناسان، کودک را در زمان تولد دارای ویژگی‌های خاص شخصیتی ناشی از وراثت می‌دانند دانشمندان اجتماعی معتقدند که فرد تنها در فرایند جامعه‌پذیری است که تحت تأثیر عوامل اجتماعی و یا جذب و درونی کردن نگرشها و الگوهای رفتاری خاص جامعه شخصیت خود را شکل می‌دهد. در بین جامعه‌شناسان نیز بر روی تأثیر عوامل اجتماعی مؤثر بر شکل‌گیری شخصیت توافق کامل وجود ندارد. در شرایطی که دورکیم بر تأثیر روابط اجتماعی یا همبستگی اجتماعی بر مؤلفه‌های شخصیتی تأکید می‌ورزد و سعی می‌کند وقوع رفتارهای فردی را به میزان همبستگی اجتماعی بین افراد نسبت دهد، جرج هربرت مید با ابداع من مفعولی بیشترین نقش را به دیگران مرتبط با فرد و با بهتر بگوییم به رفتار آنها (دیگری مهم) می‌دهد، هر چند خود این «دیگری مهم» به نوعی تحت تأثیر ساخت اجتماعی عمل می‌کند. دیگران نیز هر کدام بر یک عامل بیش از عوامل دیگر تأکید می‌ورزند. مثلاً مارکس عامل اقتصادی را منشأ رفتارهای فردی می‌داند.

ابن‌خلدون نیز همچون هواداران کنش متقابل نمادی و خود قید به نقش و تأثیر دیگران به عنوان الگو در شکل‌گیری شخصیت توجه دارد و معتقد است که انسان فقط در جریان زندگی اجتماعی است که به درک و فهم مسائل نایل می‌شود و شخصیت او شکل می‌گیرد و درنهایت در این فرایند است که انسان به کمال انسانیت دست می‌یابد و به اعتقاد وی فرایند جامعه‌پذیری به دو شیوه صورت می‌گیرد: ۱- تقلید ۲- تجربه شخصی که اهمیت تقلید در این روند بسیار برتر است و نشان‌دهنده اهمیت دیگران در شکل‌گیری شخصیت و رفتار فردی در اندیشه ابن‌خلدون است.

«لیکن هر که به این روش پی نبرد و از تقلید کردن غفلت ورزد باید در راه تربیت خویش به شیوه تجربه‌اندوزی رنجی دراز تحمل کند» (۲: ص ۸۸۷).

در رابطه با وراثت ابن‌خلدون معتقد است که تمامی انسانها چه در نژادهای مختلف و چه در محیط‌های جغرافیایی متفاوت از نظر خلقت با هم برابرند. لذا در دیدگاه وی وراثت هیچ تأثیری در شخصیت و رفتارهای فردی ندارد. این گمان مردم غافل و بی‌خبر است که در سنجش نظر می‌پندارند، برتری شرقیان به علت کمالی است که در حقیقت انسانیت آنها وجود دارد (۲: ص ۸۸۹).

پرورش سیاسی فرد

از جمله کارکردهایی که برای نظام آموزشی قایل می‌شوند، آماده‌سازی فرد برای پذیرش نقش‌ها به خصوص نقش‌های سیاسی و به عبارت دیگر پرورش سیاسی فرد به معنای آموزش فعالیت‌های سیاسی به فرد است.

هر چند ابن‌خلدون به‌طور مستقیم از پرورش سیاسی سخن نمی‌گوید، لیکن با یک نتیجه‌گیری نسبتاً ساده می‌توان به دیدگاه ایشان در زمینه سیاسی دست یافت. در اینکه مهمترین عامل در دیدگاه ابن‌خلدون که دستیابی به حکومت و قدرت سیاسی را برای بشر مقدر می‌سازد، عصبیت است جای هیچ تردیدی نیست، از طرف دیگر با رشد تمدن و پیشرفت جوامع بشری عامل عصبیت در بین افراد جامعه تضعیف می‌گردد و این در حالی است که رشد علوم و روش‌های تعلیم و به‌طور کلی فرایند تعلیم و تربیت نزد ابن‌خلدون معلول تمدن و پیشرفت است و کاملاً طبیعی است که رونق علوم و تعلیم و تربیت با افول عصبیت در جامعه همراه گردد که نتیجه آن کاهش قدرت سیاسی در فرد خواهد بود.

الگوی زبان

منظور از الگوی زبان اشاره به تفاوت در واژگان یا مهارت‌های کلامی نیست، بلکه تفاوت‌های منظم در طرق استفاده از زبان در بین اقشار مختلف جوامع مطرح است (۵: ص ۱۶۴). معمولاً در بررسی الگوی زبان به عنوان عامل مؤثر بر تعلیم و تربیت دو خصیصه مهم مورد توجه قرار می‌گیرد:

۱- قدرت و توانایی انتقال معانی

۲- تعداد و ترکیب واژگان «ساخت زبان»

هر چند خصیصه اول از اهمیت بالایی برخوردار است، اما امکان موفقیت در به‌کارگیری ماهرانه زبان به خصیصه نوع دوم مربوط می‌شود و هر دو ویژگی در یادگیری نقش مهمی ایفا می‌کند. برنشتاین ضمن بیان الگوی زبانی طبقه پایین آن را بسیار محدود می‌داند و در مقابل بر بسیط بودن الگوی زبانی طبقه متوسط تأکید می‌کند. وی با مقایسه این الگوهای زبانی مطرح می‌کند: «کودکانی که الگوی زبانی مبسوط و ماهرانه دارند، به طرز بارزی تواناتر از کسانی که الگوی سخنگویی محدود دارند از عهده وظایف و الزامات آموزش و پرورش مدرسه‌ای برمی‌آیند» (۵: ص ۱۶۵).

دیدگاه ابن‌خلدون ضمن دارا بودن شباهت‌های بسیار با این دیدگاه تفاوت‌های اندکی نیز با این نظر دارد. وی از زبان عربی به عنوان کاملترین و گویاترین زبان که توانایی انتقال تمامی علوم عقلی و نقلی را دارد نام می‌برد و به جای تفاوت الگوی زبانی در بین طبقات مختلف به بیان این تفاوت در بین ملل و اقوام و مذاهب مختلف می‌پردازد و از طرفی چون

برنشتاین بر اکتسابی بودن زبان و ریشه اجتماعی آن تأکید می‌ورزد و معتقد است که همگان می‌توانند با تلاش و همت به الگوی زبان عربی دست یابند، هر چند کار دشواری است، زیرا معانی قابل انتقال از طریق این زبان بسیار متنوع‌اند، طوری که گاهی یک نماد چندین معنی را منتقل می‌کند.

انتقال فرهنگ

انتقال فرهنگ و میراث فرهنگی یک ملت به دلیل اهمیت و ارزشی که برای افراد آن جامعه دارد از دیرباز مورد عنایت و توجه تمامی جوامع بشری قرار داشته است و هر جامعه با تأکید بر روشهای خاصی به این مهم اقدام می‌ورزد. نکته حایز اهمیت این است که امروزه شیوه‌ها و روشهای انتقال فرهنگ به دلیل کارکردهای متفاوتی که به دنبال دارد بیشتر از خود انتقال فرهنگ مورد توجه و عنایت اندیشمندان اجتماعی قرار گرفته است. اگر انتقال فرهنگ به معنای حفظ و حراست از ارزشها و سنتهای گذشته تعریف شود طبیعی است که کارکرد چنین فرایندی بسیار محافظه‌کارانه خواهد بود و نمود واقعی آن در جامعه به صورت عقب‌ماندگی و کاهش رونق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بروز خواهد کرد و از طرف دیگر گسترش ارتباطات بین جوامع و ملل مختلف باعث ایجاد گسست بین بخشهای مادی و معنوی فرهنگ خواهد شد که به صورت تضاد بین سنت و مدرنیته نمود پیدا می‌کند و بدین لحاظ شیوه‌هایی در انتقال فرهنگ مؤثر می‌افتند که دست به گزینش بزنند و اقدام به انتقال و حفظ سنت‌هایی کنند که قادر به رفع نیازهای بشر امروز باشند و نیز باید جایی برای ابداع و نوآوری و آموزش متخصصان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز وجود داشته باشد تا بدین شیوه خلأ فرهنگی ناشی از گزینش به روش علمی اصلاح گردد.

ابن‌خلدون نیز چون سایر اندیشمندان اجتماعی بعد از خود مانند اسپنسر، کنت، دورکیم، مارکس و هربرت مید به اهمیت انتقال فرهنگ واقف بود، وی از یک‌سو بر تقلید به‌عنوان ابزار حفظ و انتقال فرهنگ و تجربیات گذشتگان تأکید داشت و خسارت استفاده نکردن از تقلید را جبران‌ناپذیر توصیف می‌کرد و از سوی دیگر معتقد بود که آموزش و پرورش افراد را قادر می‌سازد که به ترکیب علوم جدید دست یابند و نوآوری داشته باشند.

نقد و بررسی

در بررسی آراء و اندیشه‌های ابن‌خلدون قبل از هر چیز توجه و تأمل به گسست زمانی طولانی بین ابن‌خلدون تا امروز و نیز شرایط اجتماعی، فرهنگی، فلسفی و مذهبی حاکم بر آن زمان ضروری است. در این فرایند همچنین تأمل

در زندگی قومی و قبیله‌ای، نوع حکومتها و وجود فرهنگهای بسته در آن زمان اهمیت فراوانی دارد. بسیاری از اندیشه‌های اجتماعی ابن‌خلدون حاصل زندگی وی در بین اقوام مختلف و مشاهده آداب و رسوم و موفقیت‌های اقوام مختلف در زمینه‌های متفاوت زندگی اجتماعی است. اهمیت فراوانی که وی برای آب و هوا و محیط جغرافیایی قایل است در این حیطه قرار می‌گیرد و چنین اندیشه‌هایی از وی یک جمع‌گرای افراطی می‌سازد.

توجه بیش از اندازه وی به اندیشه و به‌خصوص عقل تجربی و تأثیر آن بر رسیدن انسان به کمال به‌عنوان یک ابزار خدادادی و فردی که در جریان جامعه‌پذیری مؤثر خواهد افتاد هیچ مشابهتی با جاهل دانستن انسان به صورت فطری ندارد و ما را با نوعی ثنویت در آراء و اندیشه‌های ابن‌خلدون مواجه می‌کند.

از سوی دیگر تأکید بیش از حد بر عوامل اجتماعی و طبیعی و نادیده گرفتن ویژگیهای فردی بشر در حیطه تعلیم و تربیت قطعاً ما را با مشکلاتی مواجه خواهد ساخت. اگر ابن‌خلدون مطرح می‌کند تمامی افراد بشر در بدو تولد شرایط کاملاً یکسانی داشته باشند و تمامی تمایزات بشری چه جسمانی و چه روانی معلول شرایط محیطی و ساخت اجتماعی باشند، پس چگونه می‌تواند وجود تفاوت‌های فردی در یک جامعه واحد را توجیه کرد و افراد مختلف با شخصیت‌های نسبتاً یکسان در محیط‌های طبیعی و اجتماعی متفاوت را چگونه باید به حساب آورد.

منابع

- ۱- آزاد ارمکی، تقی. اندیشه اجتماعی متفکران اسلامی، سروش، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲- ابن‌خلدون، عبدالرحمن. مقدمه ابن‌خلدون، ترجمه محمدپروین گنابادی.
- ۳- جمشیدزاده، غلامرضا. سرچشمه‌های جامعه‌شناسی ابن‌خلدون، نشر اهل قلم، تهران، ۱۳۸۰.
- ۴- رادمشر، عزت‌الله. کلیات عقاید ابن‌خلدون درباره فلسفه، تاریخ و تمدن، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷.
- ۵- علاقه‌بند، علی. جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، نشر روان، ۱۳۸۱.
- ۶- شیخ، محمدعلی. پژوهشی در اندیشه‌های ابن‌خلدون، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ دوم.
- ۷- نقیب‌زاده، عبدالحسین. نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، نشر سپهر نقش، چاپ هفتم، ۱۳۷۶.
- ۸- مهدی، محسن. فلسفه تاریخ ابن‌خلدون، ترجمه مجید سعودی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۳.